



کارت دعوت

درب ورود به جشن این جاست... گوش به زنگ
تق تق شما مییم بر درب تا جشن را آغاز کنیم...

لینک جلسه جشنواره تیزفکرک:

<https://online.tizfekri.ir/guest-login>

کد دسترسی شرکت کنندگان:

ap۴۶۵



کارت دعوت داری تیزفکرک؟

۲۱ جلسه، چیزی حدود پنج ماه، فکرمان را کنار هم و با هم تیزتر کردیم. گاهی با بندباز همراه شدیم تا ببینیم جاهای مختلف ایستادن و نگاه کردن، دنیا را برایمان چه شکلی می کند. گاهی هم سفر قهرمان قصه ها شدیم تا ببینیم جای یکی دیگر بودن، حادثه ها را برایمان چه جوری می کند. گاهی عقب تر رفتیم، گاهی جلوتر، تا ببینیم این که کجای صحنه باشیم، این که چه زمانی به صحنه نگاه کنیم، این که با چه کسی/کسانی ماجراها را تجربه کنیم، فکر را چه تغییری می دهد.

حالا می خواهیم حلقه دوستانمان را بزرگ تر کنیم، با هم به تماشای قصه های گروهی ساخته شده مان بنشینیم، خوش خندگی کنیم و خوشمزه خوری، تا خاطره ای به خاطره های هم اندیشی ها و گفت و شنودهایمان اضافه کنیم.

قرار ما **جمعه ۱۵ اردیبهشت ساعت ۱۰:۳۰ تا ۱۱:۳۰** است.

چشم انتظار تانیم.



به این هم فکر کن که اگر خواهیم یک عکس یادگاری با هم بسازیم، تو دوست داری کدام یکی از عکس های کنار بقیه قرار بگیری؟ آن عکسی را از خودت که راحتی به دیگران نشان دهی و برای همه مان یادگاری شود را تا پایان روز سه شنبه ۱۲ اردیبهشت، به تلگرام یا ایتای شماره «۰۹۲۱۷۷۱۶۴۷۴» یا به ادرس ایمیل زیر ارسال کن.

smarthinkerkids@gmail.com

قصه مون رو فیلم کنیم.



داستانی را با هم آفریده‌اید و هر یک بخشی از آن را روایت کرده‌اید. فیلم اجرای خلاق خود را به این آی دی در تلگرام بفرستید: @Atiyeh_Firouzmand داستان گروه شما چنین بود (نام‌هایی که در پرانتز نوشته شده‌اند، طبق انتخاب خودتان برای اجرا و روایت‌گری است؛ عزیزی که نامشان نیست، به انتخاب خود یکی از بخش‌های طولانی‌تر را روایت و اجرا کنند تا با دوست دیگرشان شریک شوند):

روزی روزگاری پسری بود به نام آرسین همراه با دوستش آرش. آن‌ها هم‌محلّه‌ای بودند و به یک مدرسه می‌رفتند. گاهی با هم سر ماشین‌های اسباب‌بازی‌شان دعا می‌کردند. خواهر آرسین، مریم که از آن دو بزرگ‌تر بود، از دعوای این دو با هم خیلی ناراحت بود. یک روز وقتی صدای آن‌ها را از پنجره خانه‌شان شنید که در کوچه سر نوبت بازی با ماشین اسباب‌بازی‌شان دعا می‌کردند، بیرون پنجره سرک کشید و به آن‌ها گفت: «بچه‌ها با هم دعا نکنید؛ صبر کنید منم بیام با هم بازی کنیم» و بدو و پایین رفت تا بتواند بیش‌تر با آن‌ها صحبت کند.

آتنا

وقتی پایین رسید، یک دفعه صدایی شبیه انفجار به گوش رسید و تونلی جادویی جلوی بچه‌ها پیدا شد. این تونل توی هوا بود. هر کی نزدیکش می‌شد می‌توانست بالا برود و از آن رد شود. روی ورودی تونل نوشته شده بود: «خطرا! ورود ممنوع!».

سرونز

یک دوربین هم بالای ورودی تونل وصل بود. پسرها وارد تونل شدند. مریم هرچه منتظر ماند، پسرها از تونل خارج نشدند. کمی بعد وارد تونل شد. توی تونل جنگل و حیوانات عجیب و غریب بود. آرسین و آرش داشتند سر این که کی با کدام حیوان بازی کند دعا می‌کردند که حیوانات عصبانی شدند و بر پسرها از زمین و دیواره‌های تونل خاک پاشیدند.

ترنج

مریم نگران آرسین و آرش شده بود؛ ولی از حیوانات عصبانی ترسید و نمی‌توانست جلو برود. بت من که دیده بود بالای تونل نوشته شده ورود ممنوع و حدس زده بود که شاید کسی آن‌جا دچار دردسر شود، همان‌جا دوربینی وصل کرده بود تا متوجه خطرات شود و برای کمک خودش را برساند. با یک ماشین خاص به سرعت وارد تونل شد و سعی کرد با سلاح عجیبی که در دست داشت بتواند به زبان حیوانات با آن‌ها صحبت و متوقفشان کند. هر چه کرد نتوانست.

آرش

دختر که اول فکر می‌کرد بتمن هیولاست، از او ترسید و پشت دیواری قایم شد. ولی کمی بعد که دید بت من می‌خواهد به پسرها کمک کند، از پشت دیوار بیرون آمد و رفت جلو تا به بتمن کمک کند. هرچه کردند با سلاح نتوانستند به زبانی با حیوانات صحبت کنند که متوقف شوند و دیگر بر پسرها خاک نریزند.

رزانا

مریم تصمیم گرفت خودش جلو برود و پسرها را بغل کند. تا آرسین و آرش را بغل کرد، حیوان‌ها دیگر خاک نریختند و هر دو پسر هم کاملاً سالم و تمیز از زیر گرد و غبار بیرون آمدند. در نهایت، وقتی از تونل بیرون می‌آیند، مریم و آرسین و آرش از بتمن می‌خواهند که با آن‌ها بازی کند.

آرش

توضیح دربارهٔ آمادگی روز جشن:

در روز جشن یادگیری، می‌خواهیم به رسم شادمانی جشن‌ها، با هم خوراکی ساده و لذت‌بخشی بخوریم. پس اگر یک برش کیک ساده را همراه با وسایل تزئین روی کیک (هر آن‌چه دوست داری روی کیکت بگذاری تا برایت زیباتر و خوش‌طعم‌تر شود؛ مثل برش‌های کوچک میوه یا شکلات) همراه داشته باشی، می‌توانیم هم‌زمان همان‌جا و همان ساعت حضور، کار تزئین کیک را انجام دهیم و نوش جان کنیمش. می‌توانی از مادر و پدر خود هم دعوت کنی تا در روز جشن کنار ما باشند و به تماشای روایت تصویری شما و دوستانتان بنشینند.

